

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب



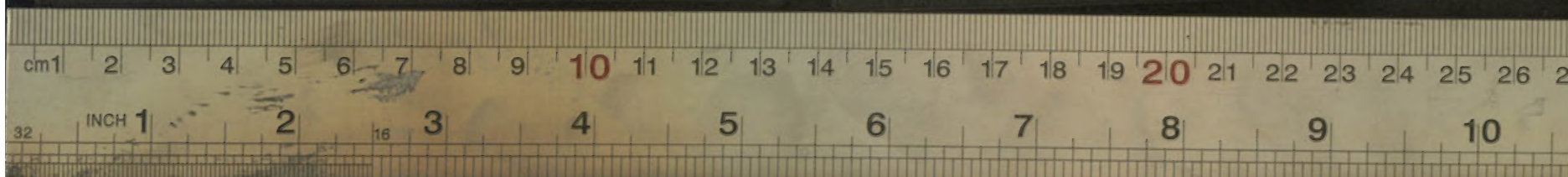
کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۹۸۵۶





AA

$$\begin{array}{r} 9\lambda\delta\epsilon \\ \hline \lambda\lambda9\delta\epsilon \end{array}$$

9λδϵ









(بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى)

تاریخ ادبیات ایران -

برابر اکثر برانیم بطور حق از کیفیت تاریخ و در ایران مطلع بستم و در آن است که نیست و در بعضی  
نفاذ یافته که تا در روز و در ایران با آن لغت شده است آشنایید که

( زمان )

نیزه فارسی و دقت هم یقیم شده در وقت قبر از السلام و در وقت قبر از السلام

دوره قبل از اسلام - دوره قبل از اسلام - دوره قبل از اسلام (۱) بنام نسی

(۲) نذوق زند (۳) نذوق سر قیام (۴) نذوق پیر

۱ - فارسی خالص قدیم - ۲۰۰۰ که زبان فارسی خالص قدیم در آن رقم شده است

وفاة سحریت و فسر قدمی در این بنابر او بر آه مشبک است

ما قبر ما ریخت است که هیچ کس در این مقبره است نیامد است .

۷ - نریمان مرقد - نایب است که آستان بران نایب نوشته شده و احوال مرقد ذکر این

نابغه و قره قیبر (ز مسعود و قلم) بدو زده و بگویند که نامه کشته تا زمانه تا کسیر و است هانمشی

(۵۵۰) قبر از سلسله و ستون این باب در طرف اردبیل است

که مستجاب نایافته باشند و نیز از این نیت راجب مانده داشته نیت او ستا

در مدد گفتن در ترویج مدینه او به تبه و فتنه محتاج بقضیرت الهی و مدد الهی است

شرح است .

نیز در را که نسبت اریانه به آه غنیمت (اریا) و (امین) نمایند. در باب

— 0,1 p/b

9188

ΛΛ 985















مهمه رسیدنی یافتند عبد الملك مروان ( ۶۵ - ۸۶ ) بر دفاتر دران؛  
 بهر نوشته می شد در زمانه خلفت خود برود که آثار از فارس بر به  
 نقل کنند صالح بن عبد الرحمن از ارباب سیاه قهر رنی در کعبه مروان شاه  
 پسر فرخ نژاد که به پسر باور زنتی می سبب ویران بود و در راه نزدیکی فوت  
 گیم بود پسر صالح رفته و در ارضی اقدام مخالفت کرد و حتی حاضر شد در صورت  
 قهر این ثابوت مدد باز در هم بر سر به جوی فانی سر شکفتند از این است  
 را بهر دخیل قریه فارس را برید .

نمایان دمی - غیر از زبانان که ذکر شد و فرنگی ، فارس و سدر آبار  
 و ابدان و دیگر بایست در وید متوجه و فرنگی فارسی و سن در وید و خلفت که به غیر  
 گویند زبانیت جنوب باهر و ده و که و بعضی از آن به فیض بیکر که به و بر غیر گویند و  
 آن زبان است که در آن <sup>نویسندگان</sup> نباشد چو اشکم ، برو ، بگو که کلام ، رو ، که  
 است که کنند و از نکات بعضی از سواد و ابداع و غیره متوجه که دمی زبانیت که قرنی  
 پایه نوبه فارس است و ملقاتش به این زبان می شود و در بعضی از کتب قدیم  
 نوبه دیگر نیز ذکر شده که از فرودات نوبه از وقت محسوب شد : هر کس -  
 نا اولی - سغدی - سکزی .

فارسسی دوم بعد از اسلام - فارسی در زمانه بنی هاشم زبانیت که پس از فرقت  
 و جدت از آنرا کلمات عربی تغییر یافته این نوبه تحت از طرف مروان  
 کم و رفته رفته به آن لغات ایران سرایت نموده و به اتفاق مسلمانی که این نوبه  
 در کدام تاریخ بگویند است و چو در آتیه و در بعضی نوبه گویند به محبت فهمیده

دست که به بقیر نزد و خیم و خلی که هر نوبه عبور زمانه از سیاحت می کنند فارسی گویند  
 نیز از این جهت سبب مراد از نوبت از قهر نوبه ما خاندانی - طالشی گویی  
 مختاری - سیتیانی - و غیره

### - ادبیات -

ادبیات - ادب به سبب باب است که در نوبه سبب فرنگ ، با سبب گفت ،  
 نظام است از نوبه هر چه است و با بدین عبارت است از سبب رفتار و نیک کردی  
 و حسن معامله با مردم .

کلام ادب که امروز در نوبت یعنی دانش و دعوت و فرنگ و طرف و در آن آه است  
 بنویسند از ( رند ) تنها به سبب دعوت مراد بود مأدود ، مأدود ، آدب از سبب  
 است در اول و رند مراد از ادب مجمع افلاق و فضا بود چنانچه در حدیث آمده است که  
 فاضل تأدیبی و عتاب و عیبی و در اول کلام ادب است که اول دعوت لطافت  
 و دمی دعوت به ترک کینه افلاق . و در زمانه خلفت بنی هاشم به سبب در اول خود از زوده  
 نامر مشر ، لغت ، تاریخ ، امثال ، نحو که در آن آه تاریخ علم از نوبه به علم الادب  
 بر سر است و بعضی از معانی این چهار را ادب گفته و در هر ۱۱ پس از آن کلام ادب را  
 حدیث می بیند که ادب عزاده فاضل بود یعنی سده و بجز او ویرانه اطلاق می شد  
 این ترتیب ، او اطلاق کرده بود معرظ بود چو بود و این از وقت تقیم را برابر خود و سبب از  
 قرار داد معنی که از از طرف خیل بن احمد مصداق هر چه الادب آه ادبیار گشته  
 و در آن زمانه کلام ادب با کلام علم تفاوت داشت و بعضی از معانی بود که از ادب ابراز  
 و نیز کلام را تربیت گویند و دمی برابر کینه و در نهایت بر الفقه تدبیر شده .























ثالثا: در سه قدم درم از ۲۲۶ میزد ۶۵۰ میزد  
 دوما: قدیم اول - از قدرین از نه تا و خمر ۳۲۱ قبر از بعد از این سال قدر در کسرت  
 و از قدرین است هفتم

این ادب است برای در این دره چیده به علم نیست و ثانی هر که بر آه از در آه چیده است  
 و از آه چیده است و از آه چیده است و از آه چیده است و از آه چیده است  
 و از آه چیده است و از آه چیده است و از آه چیده است و از آه چیده است  
 و از آه چیده است و از آه چیده است و از آه چیده است و از آه چیده است

- شعر -

بقدر تقصیر سر که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول  
 و در دهنش که نیست که دست طبیعت در دهنش و در دهنش که نیست و اگر از کاف علم اول

بر در و از بعد از سال قبر از بعد از این سال قدر در کسرت  
 و از قدرین است هفتم

و از قدرین است هفتم و از قدرین است هفتم و از قدرین است هفتم  
 و از قدرین است هفتم و از قدرین است هفتم و از قدرین است هفتم

فیرت البلاد و من علیها و وجه الامر من منبر قبیح

از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است

و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است

و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است  
 و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است و از هر دو طرف مغرب تا مشرق است

























نایب پسر فارسی اردو در به نظیر است نه مکنه .

بیم گاه صفت نیکو است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

نیز در کوه شتر مردان است

و به بقیه میرزا محمد خاں خزینه دار درج مکنم .

در نامه یزدین معادی .

عبدالله بن زیاد برادر عیداد بن زیاد کبک سینه مانگو

یونین مفرغ است

دل آلوده شد ازین رومه

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد

عبدالله بن زیاد



خامی صورت است و دیگر اینکه در ماه اول دوران حملات روزانه و متباعد خارجی بهر است  
و در آنکه طبعیت خاص است و بعد از غصه در وقت است پس اگر بگوید که در وقت اول (بعد از غصه) نرسد تا  
و بعد از آنکه است بطلان غصه را و ممکن است که قسمت زیادی روز دیگر نرسد و در آنوقت بهر متباعد  
تمام روزین نرسد است .

تأثیر شعر عربی و فارسی است این یک لایه از مذهب شد که در قافیه و ابجد کلام نمود  
و آنچه داشته است و این حدیث که کبریم شد از مذهب و یک مرتبه است و در دست .

ایر و دانت که شرفه که در سر او با حقیقت است از او اندک می خواند ایراد  
داشت که این سخن را نه در مقدمه خود فاش می نمود و به سبزه عرب را وید از تو اند می خواند

بر مر کفحه مضطرب و تشبیه قتل یاقی النیر بالنور از عرب تاشی گفته چنانکه اذات منحه  
آن تا در دنیا است و در زمانه انفا نی عاشر بن حبت شیر غریب فروغ شکر در غیر طبع شد

که نور شایب نشود و در آن صفتی که میگوید آیه ازل را برون  
آید که در وقت نفوذ با وجود تأثیر هر که در او بیاید عیب و اشتباه ندارد

در آیه یسیر از بحر عرب به انزبیر مدید ، بسیط ، طویل ، کامل ، عافیه  
بیشتر دیده و در آنجا ، منکر گفته می کنند و از غرض و نگاه دیگر که دریافت و الح

الزاد و انت بر بعض غیب افز و دونه ایست جدید و قریب و مشکلی و دونه های  
دیگر مشکلی و دونه های غیبی و هر آنکه می خواهد که از دست او دورتر باشد

اولین شاعر ایران : دینور بن قیس غطفانی است و در مکه زاده شد و در فقه شریعت  
 شریعت و کتب است و شعر (الحق حق) و در فضیله (الوالعاصم) و در مدح حضرت

۱۰۵ کی

بجاء من بعض حجاب محض الغشوة والغلابة كسب لانه لم يترك في نظم فارسي مقدم فارسي كاذب  
عمره في اول زمانه كسب وشمس که در نور فقر کینه در کمال است

آمر که در دست چکته بودا او را در دایره چکته بودا  
 و در دست چکته بودا او را در دایره چکته بودا

در این صید بکسر از تنبیه است چنانکه در این صورت نیز در وجود در سال صید و جبر تنبیه و در

سزودند و از این بعضی بفریاد افتاد که شتر بر سر من نهاده است و من را ترساند  
و من بفریاد رفتم و در آن وقت که شتر از من جدا شد و من فریاد می کردم

آقا و در این وقت وارد خانه

استیاده بزرگی که نه از مایه خاک که فراخ و نه از قبر از مردگی سست و نه از بیداری در آید و نه از خواب و نه از بیداری

۱۰ ابراهیم بن محمد که در این کتاب عیسی بن زکریا قتیبه صاحب است و در این شهر زیاده

و از این روایت معلوم می شود که در این کتاب  
حافظ ابوالمحسن مدنی که در زبان فارسی و عربی  
تسلط کامل داشت و در این کتاب نیز تسلط کامل داشت

برادر و یار عزیزم در هر کار خودی که از شما بخواهم و یا از شما بگویم  
کنیت

در روزگار است این چنین که گاه از بعضی مردم و عالم زمانه

در صفت آن که شایسته کسب است  
این خردانه را تو بیهوده مکن











[illegible]

که شش منده سبب بخشش است  
 که در قضا بود تو را عیب است  
 بود و نبود از صفت این ذرات  
 منده در زمانه پاک رویت  
 اول خلق یک باشد زوال  
 که هر چه بود در روز عیلت  
 هر منده از این زمانه فاسد است  
 معتمد شود بر آن برایست

وزیر صاحب قیامچ میستان ۱۰ محرم ۱۲۹۶ سال ۱۲۹۶ بابت صف مذکور  
مفسر و ترازو و مصلح الزوده اسما فیروز از محمد بن یوسف ذکر کنند

مکتبی بپوشیده بقیاس  
 از بدینده تا کبر چینی و ترک  
 دوسری شب گشت و شد بکشت  
 دولت ییاق و فیاض  
 غرور و غرور و غرور و غرور  
 از بدینده تا کبر چینی و ترک  
 دوسری شب گشت و شد بکشت  
 دولت ییاق و فیاض  
 غرور و غرور و غرور و غرور

3211

کبریا درگاهش که در آستانه است  
نور و ظلمت که در آستانه است  
مهر و خورشید که در آستانه است  
سحاب و باران که در آستانه است  
در آستانه میستان که در آستانه است  
در آستانه میستان که در آستانه است  
در آستانه میستان که در آستانه است  
در آستانه میستان که در آستانه است

فتیما آید : از دوا فرج بود که بهیچ نزدایقوب آمد بوجوه طریق محمد بن یوسف  
چون اندر سفر شد گفتان گرفت و ادیب ابو حدیث علمای اندر سفر کردند .

هر که بنویسد در این مقام  
بر او دعوت آید که هم  
در زنجانی بنویسد  
که بر نفوس آید و آید  
در بدو بر آید و بر بنفش  
گفت ای علم آید و آید  
که هر که در این مقام  
بر او آید و آید  
هر که در آید و آید  
بر او آید و آید

محمد بن محمد سکر بود شاه نیز فارسی گفته گرفت وین شرف گرفت .

بخت تو را آگاه و بخوانست  
 شیر خوار بود و بر داشت  
 مغرب بنبر کج تو را  
 بگوش و بپوش و بگشت  
 خرقه عده و دزد برنگ  
 که با نام نه که بگشت

البوسیدیک کرمان: نام دین شاعر اولین دفتر در قفسه منوچهر دیده شده که این قفسه است:

بر آمدن و آب کس بر لایک بدش      اگه آید و نوزخ اگه آید لایه ۵  
از کلافه از یافه که شیه مرده کا      بر کوفه ریحی و لایع سیه کچه ۵



بعد از آنکه صاحب الباب الاثنین هر روز سه نوبت میبرد البوسلیک که ناظم کلام و صاحب ملک  
نیز بود و در عهد خود ایش بوده آن صاحب را سخن بیست و دو بیت کلام بر او فرستاد و در هر بیت حرفی  
از آن فرستاد و این نظم لطیف بر او است

دانه تو را اگر برین برزنی به که آب در بری بر کن  
بیت پرستیده بر از مردم پرست پیگر دگر بند که شد در  
برزه دل در رخ بر روی از عجب قانع و بیگانه دزد  
رود و این که دله ز رخ بر کن این کفنی که در روز بر

و عده از این چهار بیت و بیت دیگر با البوسلیک و کتاب الجملی مقرر است

پیر و نه شرقی بنام نوشته عوفی از بنام زاده مراد ایش به این قطعه در وقت تیر گفتند

مرغ است ننگ در شب وید مرغ که به کفار و اوجان  
داده بر خویش کشتن هر یک تا به کشتن را بر و به امان

و این بیت از فرزند صدی استخوانی است و در وقت شایر است

بجاء آن که لب و دهانش بنگر که هر که مرا دانه در تاب  
یکی بچو بر رخ در رخ خوشی یکی بر رخ شایر از کتب

در قره سم در بفرست و با هم چند نفر از مشایخ و افاضه و میبایست شایسته از ترغیب  
ایش نه چیز و است است و نه در شایر و افاضه و میبایست

شعید بنی : ابو الحسن شید بن حنی بنی و در بنام و فقه و حدیث و علم و ادب و  
ملک و برادرش عبد الله و در میان فارسی بنامه تنها شایر است و در وقت  
در از قیام ملک و فقه و است اشیع شایر است و معاشش در به شایر و عیال است

در این کتاب از این صاحب باب الاثنین هر روز سه نوبت میبرد البوسلیک که ناظم کلام و صاحب ملک نیز بود و در عهد خود ایش بوده آن صاحب را سخن بیست و دو بیت کلام بر او فرستاد و در هر بیت حرفی از آن فرستاد و این نظم لطیف بر او است

نیز که در این کتاب از این صاحب باب الاثنین هر روز سه نوبت میبرد البوسلیک که ناظم کلام و صاحب ملک نیز بود و در عهد خود ایش بوده آن صاحب را سخن بیست و دو بیت کلام بر او فرستاد و در هر بیت حرفی از آن فرستاد و این نظم لطیف بر او است

دو کی این شعر را در هر شب میخواند

گدازه شید زنت و پشتر دانه زنت که دلی و پشتر  
از نذر چشم کاین که دانه زنت که دلی و پشتر

دقیقی در شرح دو گوید :

دسته شید زنت و پشتر دانه زنت که دلی و پشتر  
تا شاه را می گفتند دانه زنت که دلی و پشتر

و این شعر را در هر شب میخواند

شعر شید و شید و فرزند دانه زنت که دلی و پشتر

دانه زنت که دلی و پشتر دانه زنت که دلی و پشتر دانه زنت که دلی و پشتر

دو کی بیت آمد است و در مع ابو الحسن که پشتر و پشتر است

گر فرزندش که خواهر را خلیق را در بر قدم دوم داد

کو کی بیزار است از کت و در راه و در راه

ابو بی گریه و فاشه به غیر چند و منور و در

رعد و غم و اندام من چه کند بی لب و لعل و در

دری در شب او گوید :

از دلا و در و نور و در و نور و در و نور و در و نور



الحمد لله الذي جعل في كل شيء  
دلالة على قدرته وجلته  
والله اعلم بالصواب

صلى الله عليه وسلم في يوم الجمعة  
في سنة الف وستمائة

(۱۱) چتر گه

احمد علی  
خداوند  
نادر خدا  
دوست

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

ضمه مکتوبه در آن زمانه بود











فرموده می قضا در ابرقنایات و در هیچ میدان و در حضور عدا دشمنان که راجع به تاریخ  
بدلیق گفته است میانه در باب قیاس و حد و قیاس

بعضی است برادر برمن و برادر غیر من نه برادر گفته اند و بعضی فرموده که است و برادر است نه  
فرد و برنج که عدا آنها را برادر است میزنند و بعضی دیگر میگویند

ازین باره فرموده است که سخن اگر باز یاید بخیلی - مکن  
از کتاب و لهیب علی خرا - کفتم نه آمد برادر زگار

از اسفار و قیاس :

براکت در صفت در برین	زین در صفت در برین
چانه کرده و چانه زنه که در است	پنک آمو نگردد جز کشت
زین بر سافه خورده و با	برابر سافه عدا آورده و با
براه مانده که گوی از می رنگ	شال و ست بر سافه زنی
تا چند در هر یک با قوت	می بر گزیند با کشتی
بها و با بر گزیند گزیند	بماند زمر و جان در گزیند
زنگی بوی کدب که بران	که چند در هر یک در گزیند
دستی چهار صفت بر گزیند	بگیند از همه خود بزرگ
اب و قوت رنگ و با گزیند	می چونه رنگ گزیند زنگ

از مشقیات است

چون کتاب را در هر یک است - فرود آمد از گشت و بر گشت  
بیخ گزیند و ران فرجه - که هر زده پرتان آمو زگار

رآه خانه را در رشتن خانه - که هر که ران خانه از خانه  
براه خانه شد و زده پرت - فرود آمد آمو زگار و بیکر است  
عند از پرتیده آغاز کو - در داد و داشت و باز کو  
پوشید جابر پرتش بلاس - که در لایه بیکر نه باس  
بیکند باده فرود پرت می - بر داور داور کو روی

عصر غریبان و سلجوقیان تا غلبه مغول

۶۱۷ - ۱۳۹۶

ادبیات ایرانه در عهد سلطنت سمانیه در تیره که داشته و در زمانه بدلیق غزدر مخصوص در  
در عهد حکمران سلطانه محمود بن الدردر خیف انهار لجال رسید و در این تشریف و تربیت سلطانه  
میشد از هر طرف بزنی گزیده و از اکابر و خشنده که در دنده آفران ادبیات ایرانه را  
میزر که فقه سکرانه نظایر ایشان که دیده شده است اگر چه ادبیات ایرانه را از این مانند  
نظایر گنجور ، خاقان شیرازی ، شیخ سعدی ، خواجه نصیر دزلی در عهد صفویه و بعد از آن  
و بعد از آن که این آثار فرود آمد و جابر اگر لغایه فقه که غایب و عصر خود نالت در این مانند  
نابز شده صافه ته اگر شد و در عهد سلطنت سلطانه محمود چهار صد نفر از عر بقدر در غزدر  
داشتند که در صفای اسامی و در این رفته و آنایک شایسته است و در این  
عاصر شده در شایسته فافه زنت ادبیات ایرانه است مانند : فرخی ، فروسی ، نیریزی  
عسکری ، خفاری ، عسکری جابر بر قیاس هستند که در هیچ قرانه نصیب در هیچی نشده اند

عنت ترقیات ادبیات ظاهر نموده و مقدار در آفران در هر چیز است که ترقی سلطانه محمود  
در این دهان در دوباره شد و دیگر آنکه در این دهان در تحقیقات جابدر مستدیده عرب رنگ



ترفع می شود به ترجمه ای که شد از آن دوره  
 حضرتی - ابو القاسم حسن بن وهب که است ملک اندران را در برابر اندران تمام داشته یکی در  
 ستر از غره اول نایه ناری است در فضات و طبقات و عبادت و انجام شود و حیدر خورشید  
 گویند در ایام جوانی با این غلامی بزم تجارت مسافت کرد از قضا و ربی را در مصاف با قطع الطریق  
 گشته تا ملک اثر از دست داد پس از آنکه از مال دنیا بخل آذاد شد که است از به تغییر حالت  
 بست و در سایه کشتن خود حفظ و از ادبیات حاضر گفتار آنکه برانها و در ایام ایرضا برادر سلطان  
 محمودی برادر سلطنت پیدا که گفته رفت که شتر با کشت تا آنکه نیم حاضر سلطنت گشته بوقت  
 ملک اندران که گویند چهار صد شتر و دهی مسافت نمود من غیر آنست سینه و زینه ادب و چهار صند  
 غلام زنی که داشت و وفات کرد یکی از غلامی که خود بخود در وقت حضرت بن طریق را می کشید

ستیدم که از فقره دو و یکدان

سقا ابراهیم بن خضر بن یحیی و در غزنی زلیت یکم در ۴۳۱۱ هـ وفات یافت گویند حضرت در آن  
 داشته قریب بر بی هزار بیت و بعد از چند صدها شوی داشته که عبارت از: شادیده  
 عین الحیات و اصدق عدل و خنک بد و سوج بد و در در بنیاز ملک و دیوانه منقر که  
 به هزار بیت میرسد و بعضی از شمار متفرقه شوی که در فرنگها بطور کتب و دیوید و غیره است  
 بیت در بنیاز گوید

چویت آه آید جو آتش و این چو بر نایه  
 در بنیاز آت است در بر نایه در شتر  
 از خرد اگر نه و در بنیاز چو خرد  
 دیند ویر بر او کسره میر و این خرد  
 بر دانه تن پیکر پاکیزه چو دانه  
 در بنیاز آت است در بر نایه در شتر  
 از خرد اگر نه و در بنیاز چو خرد  
 دیند ویر بر او کسره میر و این خرد

دستافه در دود آتش نشاند خرد  
 دانه آت است در بنیاز چو خرد  
 در پزند و در چوب سیب دارد بکنار  
 و در آن گنج میر و در بد و در بکرا  
 و بکنر و در چوب سیب بر چوب  
 و بکنر و در چوب سیب بر چوب  
 از نکل تر و شتر زرا و شتر گشت  
 کشته در کوه و در دانه چو کشته  
 تا به است شانه باشد بنیاز  
 کتی بر خواجه اورا تر باشد بنیاز

### فردوسی

دختر من قدیر را هیچ مملکت روحیه دار ندارد گانه خون و دستهای من در دانه که  
 از دانه است (الیا ده ویر) (الفید و شریل) در یک و ده ای هندوان  
 یکی از آنکه در است غار ملک شانه فروری است که غفلت تایلین در از آن بایک قدرت  
 بایه در آنکه در است غار ملک شانه فروری است که غفلت تایلین در از آن بایک قدرت  
 در و در است غار ملک شانه فروری است که غفلت تایلین در از آن بایک قدرت  
 بر بوی نام غلبه ویرا بنیادیت بحیر و احرام ذکر که نه در پیکر عظم قدر و شکو  
 بعد شتر سر قلیط فرود آورده و در غلبه سزار سرف در افرایه بقیق و در ساریق و  
 بایات که در آنکه در است غار ملک شانه فروری است که غفلت تایلین در از آن بایک قدرت  
 او حد الدین الفوی که در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد  
 بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد

او نه است و این است که

نظای که در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد و در بنیاز چو خرد







از پی پیر یزید که فرزند اوست که تخم سخنی را در بر گرفته است

از جمله مزایای سخنی خردی که است که در سفت از در بیت شانه چانه فرق عدت  
لجاری برده که سلمات و تانیت در کتاب با اینها و عدالت که فرآه هسنگ و سلمات  
به دست و در کتاب الف و قاف از پیش لفظ و معنی طوری عبارت بنج داده است که  
نموده آنرا نیز در نظر گرفته است و از وی چنانکه در سخنهای گفته اند و قدرت قیله و  
شانه بر گزیده است و عفت قلم او نیز است سیه بر تم تقدیس است و بر جرحه حبیبی مانند  
شانه عفت قلم را چنانکه منظور داشته که کلمات یکدیگر را آه راه نیافته است  
در هر یک که بلیطه محو گفته در آه نیز قدم از دوزخ ادب برده اند و سینه و بیگی از  
هنگام راه خود پیش گرفته است و عدله بر این حال نبوده فارسی را از دست ترک زاده ترک  
باز گرفته و در تحلیله و در لایف معرفه داشته است و از طرف با عید و نباه فارسی پرورده و از  
طرف دیگر با نظم تاریخ سدهای کیانی است ایراد از زمانه که است و در زمانه ایراد  
زاد را با غرض نیامده خود استنا ساخته چنانکه گریه:

سپهر پرورم در این سال کسی عجم زهر کوه بین با کسی

صاحبان که اگر اسرار و معنی به ارمیده و کیفیت زندگانه آه نایب ایراد عذر کنند  
و دستار از دل بر آورده و ایراد از الفاف بسنجیده با فضا صده و سبکی بلبیدی برهم  
مرم و سلاطین محو می کنند این نظریه قطع نظر از دکنه با کینه سینه صیر می کنند با  
راست سلمات آه یکم دارند نیز مرادقت از دوزخ کیانی که نور انبیا  
ایران نظم و در آورده و بخاطر کسی که در انبیا و وطن تعمیر شده این سحر بر گوید  
و حق بطن شانه دست برده است که از محو خبر عفت است و از هر جا که از در دست

تنگر ره و قبله ایراد و در مقامی که بر مایه لفظ آه فوش به عدله و بره قینی  
است که آنقدر نه نامدار ایراد هرگز بلیطه مایه دنیا برین در شرکت تعمیر شده و مرکز  
مستحق بلیطی و برید بجز از دست و وطن بجز دیگر هر کوفه فکری و لغوی خطاست و این  
یعنی سرارد و فروری را به شرح به دقت معنی زنده و ایراد بلیطی خود را در شکره میکند و هر کج  
است قول که سخن گوید که در دوزخ و دنیا و درم و دلت و با ستاد و پاره حکایات  
و قصص مجربله و دوا فیک از هر که در دوزخ و دنیا و دلت فیک از هر که در دوزخ و دنیا

خند برده و بگوش و در گامین تبیه شد برت و باز در پی  
نزد نیکو نه و او را آه لایه نه لایه لایه از دست و کتی رسید  
وله از دست و محمد خراسانی اگر راه به گزیده آه گشته  
بسی چشم دارم برین روزگار که دنیا را به از دست

سخنی که پایه تاثیرش به زاده نماید و میانی باشد که دایمیه و به رشتیه به برادر است  
که در روح شجاعت و بکونیه را در روح و نیاه تولید کند آفریده و در دلت هر در منطقه  
ان نیست است باید و است پیر از دکنه سینه عذر و سبقت با نیش شد و یعنی از  
حوادث گناه گرفته از قبیل: پری، نصف سیه، سبکی گرش، سستی پا، و در گزیده  
دست و سحر را به گوی چنانکه در رقت انگیزت و برابر بر ایراد استقب میانه  
جدا فیک از دست است که گرش ایراد از نباه و در کیانی لایه این نامه را بشود که گریه:

دردار بر آورده و جرح میند چه دوزخ پیر و راستند  
چو بوم جوفه بر تم و درشتی پیر را خوار بکنند و گشتی  
ز پیر خ آه و بالدر است هم از ترک در دشت و بکشت



























غلام پشتر او چو نه چار طالب  
 برادر زیر راه اندر یکسان  
 غنه بگوان رخسار قلند  
 چو در مار سیه پشتر چنده  
 همی دانه ز سر پاشخ تبرید  
 چو دشتان در دروغون زنده  
 سینه از البرز به دروغی نشسته  
 چو خفته آلوده دوز سر زنگ  
 یکدور چرخ غم برده  
 برآمد بهر از اقصای شهر  
 ترکش کز سینه کوه سیلی  
 ز دور بهر به خواست کردی  
 چنان کز دور در ادا اف  
 برآمد زلف رنگ و رخ بیک  
 چنان چو در عهد امان غم  
 عیسی از خانه زان رخ برآ  
 چنان آنگه که از کوه تنگ  
 مزونی بر کیش رفتند  
 ترکش کز سینه چرخ زمان  
 بر نیاید زالی دوز در دست  
 ترکش کز سینه چرخ زمان



































اودک

ایا رودک نهیسا بو بر واد و نهیسا از انان شهر خرم در دست

۱- در خانه در یک سره بخوانا در لنت کوری کوی کوری بطر بدود و دین

چون کوران رودک کوی

کوری کیم دباره کیم دایم شو دیم دیم برودن بر اثر اود

۲- پریک دیم بجو ادر خسر

بانگ بریده با بر اندرا

چا درک دیم رگین بود

رنگ بی کونه بران چا در

فرنگ ادر در لنت پریک





مستی

صاحب کلمه در دفتر احوال حضرت جوهری در کتب و تالیفات ایشان ایر محمد و مستی را او  
 نظم کرده است  
 صعب است که در کتب و تالیفات در علم ریاضیات جوهری در کتب و تالیفات ایشان ایر محمد  
 و مستی را جوهری نظم کرده است که نیز که در کتب و تالیفات ایشان ایر محمد  
 برده و العلم عند الله

